

ریشه‌شناسی واژه‌های «پاییز» و «خزان»

استفان پانوسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اگر ما خود را در حکم يك فلان ایرانی ای بدانیم که می‌خواهد بداند ریشهٔ مثلاً «پاییز» و یا «خزان» چیست و در این میان به کتابخانه‌اش - اگر اصلاً کتابخانه‌ای گرچه کوچک در جوار زرق و برق زندگی‌اش داشته باشد - نگاهی بیافکند، واژه‌نامهٔ مثلاً برهان قاطع را به اهتمام شادروان دکتر محمد معین خواهیم دید که به ما چشمک از بهر آن می‌زند: که من ریشهٔ آنچه را - با زبان خودمانی - به تو می‌نمایانم که تو در جستجوی آنی.

ما هم برهان قاطع را به دست می‌گیریم و در آن راجع به ریشهٔ «پاییز» چنین می‌خوانیم: «پهلوی Pâtēzh، پازند pādēz، استی dāzzāg سربکلی piz، از شکل پارسی باستان patidaiza»^{*}

و اوستائی *paitidaeza** (جمع آوری، گرد کردن)، گیلکی *paizy*، فریزندی *pâiz*، نظنزی *pâiz* «ك. ۱ ص ۲۸۴»، سمنانی *pâiz*، سنگسری *paiz*، لاسگردی *pâiz* «ك. ۲ ص ۲۷۹» رك «رَسپینا»^۱.

اینك اگر ما سر نخ بررسمایه خود را از ملاحظات شادروان معین بگیریم که ما را از يك سوی به آرتور کریستسن رهنمائی می کند و از سوی دیگر به واژه «رَسپینا» که بزودی به آن خواهیم پرداخت، و آنگاه برای دسترسی به کتاب «پژوهشیاری هائی در راه گویش شناسی ایرانی»، تألیف آرتور کریستسن که به سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵ نگاشته شده و هنوز هم که هنوز است به زبان پارسی - با وجود اینهمه مترجم و فارغ التحصیل های ایران شناسی و کانون های فراوان که سنگ پاسداری از سخن پارسی را بر سینّه می زنند - برگردانده نشده است از شدآمد نابهنجار شهر تهران گذشته راهی کتابخانه ای معتبر گردیم و اگر از قضا زبان فرانسه را بدانیم و در آن کتابخانه کتاب مورد نیاز را بیابیم و نیز آنرا دریافت داریم، در آن نیز چیزی در مورد ریشه شناسی واژه «پاییز» نمی یابیم جز اینکه به پاییز در گیلکی *xâzân* و در فریزندی *pâiz* و دریزنی *xazun* و در نظنزی *paiz* و در سمنانی *paiz* و در سنگسری *paiz* و در سرخه یی *xazân* (به جای *xezan*) و در لاسگردی *paiz* و در شمردی *xazûn* (به جای *xezan*) گفته می شود.^۲

و اگر به واژه «رَسپینا» نیز در برهان قاطع رجوع بکنیم شادروان معین به پیروی از یونکر می نویسد: «هن، *raspinâ*، پهلوی *pâitêc*، پاییز یونکر ۱۰۶.۲». و اگر واژه نامه بسیار کوچک «فرهنگ پهلویك» را، که با وجود اینکه کوچک است هنوز به زبان پارسی برگردانده نشده است، به دست آوریم و از قضا زبان آلمانی را نیز بدانیم در آن درمی یابیم که یونکر «رَسپینا» را به معنی «آتش گرفتن» در مقابل *pâitêc* در پهلوی آورده است.^۳

و اگر ما از یافته های کریستسن و یونکر و بازتاب آن ها در گزارش معین بگذریم و از هوبشمن^۴ راجع به ریشه پاییز و مفهوم اصیل آن جويا گردیم پاسخ می یابیم که نه تنها از توجیه مویلر Müller خرسند نیست، بلکه خود نیز در این مورد پیشنهادی ندارد.^۵ مویلر ریشه «پاییز» را به صورت بازسازی شده آن - *Patidaiza** به معنی «انباشتن، گرد هم آوردن، دورو کردن خرمن» پنداشته بود. و این همان است که در گزارش معین بازتاب یافته است. بایلی ریشه این واژه را در صیغه فرضی *Patiz(a)ya** می بیند^۶ و لازار همین امر را بازگو می کند^۷ ولی معنی آن را نداده است. واژه نامه تاریخی و واژه شکاف استی (آسی) به روسی ریشه پاییز را در *Pati-zyakaj** دیده است، از -*pati** به معنی «به، به سوی، به طرف» و *zyaka-* از *zyam* به معنی «زمستان». بنابراین رویهمرفته به معنی «به سوی زمستان» و طرز

تحول آن تا به امستی (آسی) می‌باید بدینسان بوده باشد: از -Patizyaka* به fajzyaka* و از این به faezzaeg. این واژه نامه بسیار مهم امستی - روسی^{۱۰} متاسفانه نیز به فارسی برگردانده نشده است^{۱۱}.

و اگر ما برای پیدا کردن مفهوم اصیل پاییز و از این راه برای پیدا کردن ریشه اصیل آن به مدلول‌های همان واژه‌هائی رجوع بکنیم که در زبانهای دیگر به فصل پاییز دلالت می‌کنند می‌توانیم به نتایج زیر برسیم:

۱- در زبان چکسلواکی برای فصل خزان Podzim گفته می‌شود^{۱۲}. به معنی «زیر زمستان» «پیش از زمستان»، و این می‌تواند مولف واژه نامه امستی - روسی را برای استوار کردن فرضیه خود خوشایند باشد.

۲- همین فصل را در آلمانی Herbst گویند که مفهوم اصیل آن «هنگام میوه‌ها» بوده است از ریشه فرضی (s) ker-pi-st-a* به معنی مربوط به چیدن میوه^{۱۳}، و این می‌تواند نزدیک به مفهوم این فصل در برخی از زبانهای سامی باشد، چنان که در زیر آید و نیز مویدی باشد برای نظریه مویلر که در بالا به آن اشاره شد.

۳- «خریف» به عربی و هم‌ریشه آن horef ۶.۷۱۳ در عبری نیز در اصل به معنی «هنگام چیدن میوه» بوده است^{۱۴}.

۴- ریشه دیگری که در عبری به پاییز دلالت می‌کند و به واژه ʿāšif ۶.۷۱۴ به معنی «خریف» عربی منجر می‌گردد^{۱۵} در اصل به معنی «انبار کردن میوه»^{۱۶} بوده است.

۵- ۶.۷۱۵ qāfa در سریانی^{۱۷} و هم‌ریشه آن «قطاف» در عربی به «هنگام برچیدن میوه» یعنی به پاییز دلالت نیز می‌کند.

۶- در گویش آرامی نوین ایرانیان رضائیه نشین (آسوریان)^{۱۸} واژه ܥܝܘܿܐ çēriye دلالت به پاییز می‌کند ولی در اصل به معنی تشرین اول و تشرین دوم بوده است^{۱۹} آنچنان که «تین» در فارسی به معنی «فصل پاییز و خزان» نیز آمده است.

۷- در زبان یونانی φθιμβόρωρον و μετοπώρα هر دو به پاییز دلالت می‌کنند و در اصل به معنی «پایان فصل رسیدگی میوه» بوده است.

۸- automne به فرانسه و autunno به ایتالیائی و autumn به انگلیسی به واژه autumnus در لاتین به معنی پاییز برمی‌گردد و این نیز به ریشه هند و اروپایی -aug/*-aug/*-oug* به معنی «بیخ بستن، سرد شدن» برمی‌گردد^{۲۰}.

اینک اگر ما در این چند مورد مربوط به دلالت کردن به فصل پاییز در زبان‌های گوناگون به بررسی بپردازیم می‌بینیم که:

الف - از واژه‌هائی استفاده شده که در اصل به چیدن میوه و هنگام برچیدن و انبار کردن آن دلالت می‌کرده است (شماره‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷).

ب - از واژه‌هائی استفاده شده که در اصل مفهوم یخبندی و سرمای زمستانی دربر داشته است (شماره ۱ و ۸).

ج - شماره ۶ از نام ماه برای دلالت کردن بر پاییز استفاده کرده است.

در بالا دیدیم که يك واژه هژوارشی به صورت «رسپینا» در پهلوی آمده است، که بنا بر یونکر در اصل معنی «آتش گرفتن» را دربرداشته و دکتر محمد جواد مشکور آن را با «آرامی یهودی 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩» نام یکی از دیوان^{۱۱} هم‌ریشه دانسته است و بر آن معانی «فصل گرم، گرم، شعله و فروغ» را نیز افزوده، آنچه که مربوط به ریشه 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 RŠP در عبری می‌شود^{۱۲}.

حال اگر ما رسم الخط واژه «رسپینا» RSPYN را در پهلوی مورد بررسی قرار بدهیم خواهیم دید که این واژه را نه تنها به صورت RSPYN می‌توان حرف نویسی کرد بلکه به صورت SPYN نیز، به عبارت دیگر (و در ۲ ص ۱۱۳) می‌تواند یک دگرسان نگاری (Allographie) برای 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 SPYN باشد، آنچنان که 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 به معنی گفتن دگرسان نگاری ایست برای 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩^{۱۳} و از آنجا که همخوان (صامت) اولی در واژه 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 است، که به صورت «ا» است، می‌توان با یکایک همخوان‌هائی که مثلاً در واژه «و در اعلان» (WDRLN =) آمده برابر دانست، بنابراین واژه 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 را می‌توان به دیسه و سان‌های زیر حرف نویسی کرد:

۱- W+SPYN' 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩. مثلاً به 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 که به صورت WYH حرف نویسی شده است.

۲- D+SPYN' 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩. به مثلاً 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 DYDSKR =

۳- R+SPYN' 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩. به مثلاً 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 RKRK/RQRQ =

۴- SPYN' + 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩. به مثلاً 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 HDWN + TN =

۵- SPYN' + 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩. به مثلاً 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 D =

۶- L+SPYN' 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩. به مثلاً 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 /LHY' =

۷- N+SPYN' 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩. به مثلاً 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 NYRY' =

اینک آشکار نیست که چرا پهلوی‌شناسان در میان این هفت تا امکان قرائتو 𐭠𐭣𐭥𐭧𐭥𐭥𐭩 یا به صورت دگرسان نگاری آن (و در ۲ ص ۱۱۳) تنها امکان سوم را، یعنی RSPYN را، مد نظر قرار دادند، آنچه که دلالت به «شعله‌وری» و «یکی از خدایان و دیوان» می‌کند و از این راه هیچ آشکار نیست این معانی و مدلولات چه ربطی با مفهوم پاییز دارند.

با در نظر گرفتن اینکه هیچ يك از این دو معنی در بطن آن کلماتی جای نگرفته و نهفته نیست که مادر بالا به آن‌ها در برخی از زبان‌ها اشاره کردیم، کلماتی که به «پاییز» دلالت بکنند.

اما اگر ما امکان چهارم را، یعنی 'SPYN' را، برای خواندن **ספן** ۳ ص برگزینیم به واژه ای دست می‌یابیم که ریشه آن به صورت **ספן** ۳ ص در عبری به معنی چیدن و برچیدن میوه و **ספן** در آسوری باستان به معنی درو کردن و **ספן** در سریانی به معنی خرمن برچیدن و چیدن میوه به پدیده‌ای در فصل پاییز دلالت می‌کند و از قضا واژه **ספן** ۳ ص در عبری به معنی پاییز از همین ریشه است (رك). به واژه‌های بررسی شده در بالا از زبان‌های دیگر، شماره ۴) "پس بنابراین «رَسپینا» غلط و «اسپینا» برای بیان مفهوم پاییز درست است: مقایسه شود با **ספן** ۳ ص 'DYN(?) DHK' از ریشه 'DHK'، با **ספן** ۳ ص 'SPTYN' از ریشه 'Š/SPT'، با **ספן** ۳ ص 'KWTYN' از ریشه 'KWT'، و با **ספן** ۳ ص 'M'DYN' از ریشه 'DYN' و با **ספן** ۳ ص 'BDYN' از ریشه 'BD'، و در مورد شناسه پایانی **ספן** ۳ ص 'YN' در **ספן** ۳ ص 'SPYN' از ریشه 'SP'. البته شناسه 'YN' غیر از شناسه 'YN' است و بحث آن خارج از این مبحث است، در اینجا همان بس است که دانسته شود واژه «اسپینا» یا «اسفینا» از ریشه 'SP' + شناسه 'YN' ساخته شده و دارای الگوهای مشابه در میان هزوارش‌های دیگر نیز است.

با پذیرفتن این امر و با مستثنی دانستن نامگذاری «پاییز» با نام ماه‌ها (شماره ۶ در بالا) مفهوم پاییز مربوط می‌شود با پدیده خرمن و برچیدن میوه از يك سوی و با هنگام قبل از فصل سرما و یخبندی از آن سوی دیگر. برای هر دو مورد شواهد فراوان از زبان‌های گوناگون هست. واژه‌های **καρπεός** (= کارپوس) در یونانی به معنی «میوه»، در اصل به معنی «کنده و چیده شده»، و **carpo** در لاتین به معنی «چیدن» و **Herbst** در آلمانی به معنی «پاییز» را به ریشه هند و اروپائی ***s ker** برگشت داده‌اند و بروتر نیز در کتاب خود تحت عنوان «ریشه‌های مشترك زبان‌های هند و اروپائی و سامی» نه تنها این واژه‌ها را به ریشه ***s qer** برگشت می‌دهد بلکه «خریف» در عربی و هم‌ریشه‌های آن **ḥorēf** در عبری و **harpu** در آکادی (آسوری باستان) را نیز به همین ریشه برمی‌گرداند^۳. واژه «خرمن» فارسی نیز - اگر استوار گردد که پسوند **-man** در آن نهفته است، آنچنان که در «دامن»^۴ - می‌تواند به ریشه هند و اروپائی ***s ker** پیوند بخورد، چرا که **K** در لاتین و در یونانی در رویاروی «خ» **x** در فارسی در می‌آید، برای نمونه در:

۱- **κατάομιαν** (= کتائومی) در یونانی در مقابل **xšay** در فارسی باستان

۲- pictum در لاتین در مقابل «پیخته» در فارسی.

۳- κῦκλος (= کیکلوس) در یونانی در مقابل «چرخ» در فارسی که در اصل به صورت *čaxr بوده است.

بنابراین xarman می تواند از يك صیغه فرضی -ker-man (s)* رست و روی و اشتقاق یافته باشد.

اینک اگر از روی همسنگ آوری و تطبیق زبان های گوناگون استوار گردد، که پدیده پاییز بستگی با خرمن و برچیدن میوه از يك سوی و با زمان پیش از زمستان و یخبندی از سوی دیگر دارد، ما می توانیم در کنار ریشه های فرضی ای که در بالا برای پاییز به صورت -paitidaiza (مویلر) به معنی «انباشتن و گردآوری کردن»، و به صورت -patizyaka* (مولف) واژه نامه استی - روسی) به معنی «به سوی زمستان» و به صورت -patiz(a)ya* (بایلی) پیشنهاد شده است، احتمال رُست و روی یابی و اشتقاق «پاییز» را از -pati-aēxa* به معنی «پاد + یخ» و «پیش از زمان یخبندی» مورد بررسی قرار دهیم. در بالا دیدیم که در زبان چکسلواکی نیز به پاییز podzim به معنی «پیش از زمستان» گفته می شود. این همان الگوی واژه سازی در زبان های هند و اروپائی را می رساند، که در واژه «پاسخ» فارسی و Antwort آلمانی و ἔντι λογία (= آنتی لوگیا) یونانی جلوه گری می کند و حتی در یکی از زبان های سامی (سریانی) در زیربنای واژه های کُت- کُت- کُت- panāy petgāmā به معنی «پیام برگردان و پاسخ» و کُت- کُت- کُت- punāy qālā به معنی «پژواک و صدا برگردن و انعکاس صدا» رخنه کرده است.^{۳۱}

اینک -pati-aēxa* را به معنی «پاد + یخ» «پاییز» به پهنه بررسی خود در می آوریم و از خود می پرسیم که آیا X در زبان های ایران باستان می تواند به 5/2 در پهلوی و Z در پارسی نوین دگرگون گردد؟ سرما و یخ را در اوستائی با واژه -aēxa بیان کرده اند (۳۲) که به ریشه هند و اروپائی *ei-k و *ei-s (اوستائی isu و isav به معنی «یخین و یخ بسته») برمی گردد و شاید با -auqh* به معنی یخ بستن و سرد شدن، که از آن واژه autumnus رُست و روی یافته و به معنی پاییز است هم ریشه باشد. اکنون باید دید که -aēxa اوستائی در مراحل بعدی در پهنه زبان های ایرانی به چه صورتی در آمده است. شادروان معین از منابعی که بررسی نموده بود صورت های زیر را بیرون نویسی و ضبط کرده است:^{۳۲}

yex	کردی و افغانی:
yah	پازند:
yex و ix	استی:

yix : وخی:

yax : گیلکی:

و اگر در «گروندریس» به دنبال شواهد دیگر بگردیم گایگر^{۲۲} این اطلاعات را در اختیار ما می‌گذارد:

yix : وخی:

yax : شفنی:

yox : یدغاهی:

در پهلوی واژه پاییز را با همخوان‌های PTS بیان کرده‌اند، که همخوان پایانی آن معادل است با *ā* و *ō* و *ō*^{۲۵}. اینک به همان سان که کلمات «وخشور»، از *vaxš-war*، و «واج» *wāğ* و «آواز» *āwaz* و «آواج» *āwāč* (در پهلوی)^{۲۶} به ریشه **vak* (مقایسه شود با *vox* در لاتین از *vok-s*) برمی‌گردد، و به همان سان که *Axaioi* به یونانی و *haši-* و *haxa-* به معنی «دوست» به اوستائی به ریشه **saqhai-* به هند و اروپائی برمی‌گردد، و به همان سان که «روز» *rūz* در فارسی و *rōž* در کردی و *roč* در پهلوی به ریشه‌ای باستانی به سان *rauca(h)* (مقایسه شود با *lux* در لاتین) برگشت داده شده است و به همان سان که *k* باستانی به *č* در پهلوی («چرب» از *kehrp-*)^{۲۷} و *č* پهلوی به *č* پارسی نوین («کچول» در مقابل *kaškūl*)^{۲۸} دگرگون می‌گردد، به همین سان‌ها نیز *aēxa-* در اوستا می‌تواند به صورت‌های مختلف خود در گویش‌های ایرانی در آمده باشد. پس بنابراین ریشه فرضی باستانی پاییز می‌تواند مراحل زیر را پیموده باشد:

**pati-aēqha-* > **pati-aēxa-* (/ **pati-aēš-?*) >

**patēš/ patēč* > **patēğ/ patēž* > **patēz* > *pāyīz*.

از پژوهش درباره ریشه واژه پاییز گذشته، اگر از خود پیرسیم ریشه واژه «خزان» چیست، احتمالی که پیش از هر چیز به نظر آید **aēxān* است، از همان **aēxa-* در اوستا، به معنی خنک و سرد و یخ، که بر آن پسوند کهن **ān-* افزون آمده باشد، پسوندی که در واژه‌های پارسی نوین نیز زنده مانده است: شبان، روان، جوان، کران، نهنبان، خاوران، خراسان، توران، مهران، سالیان و ماهیان و الخ^{۲۹}.

از آنجا که استوار شده است که در پیشاپیش برخی از واژه‌های باستانی که با واکه^{۳۰} آغاز میشد «خ» ای در مراحل بعدی درآمده است، مانند «خشم» از *aēšma-* در اوستا^{۳۱}، «خرس» از *areša-* در اوستا، «خشت» از *ištya-* در اوستا، «خستو» از *ast-* در اوستا، «خرما» از **urma-* در مقابل *armav* در ارمنی، «خیش» از *aēša-* در اوستا، بنابراین، همین «خ» می‌تواند به پیشاپیش **aēxān* نیز درآمده باشد تا صورت **xēxān* به دست آید و سپس بر

طبق پدیدهٔ دژسان گردانی (dissimilation) «خ» اولی «خ» دومی را تبدیل به «ز» کرده است و بدینسان از *xēxān- واژهٔ خزان xezān/xazān به دست آمده است. در غیر این صورت تا اکنون تا آنجا که نگارنده مطلع است هنوز ریشه‌ای برای واژهٔ «خزان» داده نشده است. از آنچه که گفته آمد چنین برمی‌آید که xazān-(*aēxan) فصلی را از سال می‌رساند که مفهوم و پدیدهٔ خنک و سرد شدن هوا در آن نهفته است. و این همان است که در تعریف «خزان» نیز آمده است: «خزان چیست؟ گفتند که خزان سفیدی نیست هر چند سفیدیان به کار دارند و تخاریان این را نشان گشتن هوا دارند به سرما...»^{۲۲}.

نگارنده در «فهرست مقالات فارسی»، از گردآوری‌های ایرج افشار، جلد اول که در هنگام نگارش این مقاله در دسترس بود و همچنین در «کتابشناسی موضوعی ایران»، به کوشش حسین بنی‌آدم، به تحقیقی دربارهٔ واژه‌های «پاییز» و «خزان» برخورد نکرده است تا بتواند فحوای کلام پژوهشمندان ایرانی را نیز در اینجا بازنگاری و بررسی کند. از این روی تنها به گردآوری نظر خاورشناسان که به سان پراکنده‌ای بیان گردیده است پرداخت تا از این راه مطلب بحث‌پذیری را به پهنهٔ بررسی‌های آن گروه از زبان‌شناسان ایرانی در آورده باشد که به زبان‌شناسی در زمانی و تاریخی ایرانی علاقه‌مند هستند.

آری کار ناکرده نه تنها دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران بسیار است بلکه در زمینهٔ زبان‌شناسی ایرانی و گویش‌های ایران زمین تا بدان اندازه است که ما با وجود داشتن این همه مراکز گاهی پر از زرق و برق پاسداری از زبان و فرهنگ ایرانی هنوز کامیاب و دست‌اندرکار نشده‌ایم که نه تنها ریشهٔ واژه‌ها را در یک واژه‌نامهٔ ریشه‌شناختی گردآوری نماییم بلکه تشریح نیز بکنیم تحت چه شرایط و اصول و قواعد زبان‌شناختی چه سنتی و چه به اصطلاح همگانی امروزی که به تازگی‌ها در ایران دارای دارودسته‌های پروپا قرص شده است مثلاً فلان واژهٔ باستانی به صورت کنونی خود در زبان فارسی درآمده است.

به هر حال کوششی را که ما در اینجا برای نزدیک شدن به مفهوم معنی‌شناختی واژه‌های دال بر فصل پاییز و برای شناخت ریشهٔ کهن زبان‌شناختی آن‌ها انجام دادیم در حکم گام ناچیزی می‌پنداریم در جوار آن گام‌های بلندی که خاورشناسان از چندین سده به این ور در زمینهٔ ایران‌شناسی با یک شکیبائی تاب‌فرسا و رشک‌انگیز برداشته‌اند و از دید و آگاهی بسیاری از پژوهندگان بومی که سراندر پژوهش پارسی‌شناسی هستند به دور مانده است.^{۲۳}

* بی‌نوشتها و مأخذ:

- ۱ - ر.ک. به برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، جلد اول، تهران ۱۳۴۲، برگ ۳۶۶، پانویس ۴.
- 2 - Arthur Christensen, Contributions à la dialectologie iranienne, II. Voll., Copenhagen 1930 - 1935.
- 3 - Id., Idid., Vol. I., P. 284, Vol. II., P. 179.
- ۴ - ر.ک. به برهان قاطع، جلد دوم، برگ ۹۲۷.
- 5 - Heinrich Yunker, Frahang - i Pahlavik, Heidelberg 1912, S. 106
- 6 - H. Hübschman, persische studien, Strassburg, 1895.
- 7 - "Ich komme nicht über phl. pātēz (oder pātēč?) phl. Min. p. 53, z. 11 pāz. pādēž (Min. cap. 49,26) jūd. tat. poriz) (Miller p. 77) hinaus. Fr. Müller's Erklärung (WZKM. 5, 261; 7, 249): *patdaiza - 'Anhäufung, Sammlung, Erndte' = *paddēz = pādēz = np. pāyız 'Herbst' befriedigt mich nicht, Ibidem, p. 37, Nr. 283.
- 8 - Bailey, in Transactions of the Philological Society, 1945, 13, BSOAS 12, 329.
- 9 - G. Lazard, La langue des plus anciens monuments de la prose persane, paris 1963, pp. 145-146.
- 10 - V. I. Abaev, Istoriko - Etimologičeskij Slovar osetinskogo Jazyka, I Moscow 1958.
- ۱۱ - از دوست و همکار گرامی ام جناب آقای دکتر ابوالقاسمی بسیار سپاسگزارم که در استفاده کردن از این واژه‌نامه مرا یاری نمودند.
- ۱۲ - از جناب آقای دکتر رودلف ماتسوخ، استاد برجسته و رئیس گروه سامی‌شناسی در دانشگاه برلن غربی سپاسگزارم که مرا در این مورد آگاه نمودند.
- 13 - Cf. F. Kluge, Etymologisches Wörterbuch der Deutschen Sprache, Berlin 1960, s. v.
- 14 - Cf. W. Gesenius, Hebräisches und Aramäisches Handwörterbuch, 17. Aufl., Berlin 1962, s. v.
- ۱۵ - ر.ک. به ابراهیم المالح، قاموس عبری و عربی، تل‌آویب ۱۹۷۲، برگ ۱۸.
- 16 - Cf. W. Gesenius, op. cit., s. v.
- 17 - Cf. K. Brockelmann, Lexicon syriacum, Halle 1928, s. v.
- ۱۸ - راجع به «ایرانی‌آرامی زبان» بودن کلدانیان و آسوریان امروزی ایران زمین، ر.ک. به استفان پانوسی، شناسایی گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه، در جامعه نوین، شماره ۷، تهران ۱۳۵۴، برگ‌های ۶ و ۷ و ۸۸ تا ۹۳ و ۹۸ تا ۱۱۱ و ۱۱۶ و ۱۲۸ و ۱۳۴.
- 19 - Cf. R. Macuch - E. panoussi, Neusyrische Chrestomathie, Wiesbaden 1974, s. v. tešri.
- 20 - Cf. Walde - Hofman, Lateinisches Etymologisches Wörterbuch, 4. Aufl., Heidelberg 1965, s. v.
- ۲۱ - ر.ک. به فرهنگ هزارش‌های پهلوی، تهران ۱۳۴۶، برگ ۱۱۸.
- 22 - Cf. W. Gesenius, op. cit., s. v. RSP.
- ۲۳ - مقایسه شود با محمد جواد مشکور، همانجا، برگ ۷۰ سطر ۴۴.
- 24 - Cf. W. Gesenius, op. cit., s. v. SP; etiam cf. K. Brockelmann, op. cit., s. v. SP/SPY.
- ۲۵ - ر.ک. به محمد جواد مشکور، فرهنگ هزارش‌های پهلوی،، برگ ۶۲.
- ۲۶ - ر.ک. به همانجا، برگ ۶۲.
- ۲۷ - ر.ک. به همانجا، برگ ۱۳۱.

۲۸- رك. به همانجا، برگ ۱۴۰.

۲۹- رك. به همانجا، برگ ۳۵.

29- L. Brunner, Die gemeinsamen Wurzeln des Semitischen und Indogermanischen Wortschatzes, Bern - München, 1969, S. 56, Nr. 275.

30- Cf. C. Salemann, *Mittelpersisch*, in *Grundriss der Iranischen Philologie*, Bd. I. Strassburg 1895 - 1901, III. Abschnitt, IV. Kap. S. 171.

۳۱- در اینجا نگارنده فرصت را غنیمت می‌شمرد به مطلب بسیار مهمی که در ایران‌شناسی و به ویژه در هزوارش‌شناسی مبهم مانده است نکاتی گره‌گشا فعلا - تا فرصت مقاله‌ای مفصل به فراچنگ آید - به سان فشرده‌ای بیان نماید: هزوارش PWN که در کتیبه‌های پهلوی نیز به صورت PWN آمده و نمی‌تواند تحریفی باشد از pat یا pad در خط پهلوی کتابی، چنین به نظر می‌آید که با PWNāy در سریانی، به معنی «پاده» نه تنها هم‌ریشه بلکه هم‌معنی نیز است. این هزوارش را که تا اکنون با واژه‌هایی در زبان‌های آرامی و عبری به معنی «مبادا» هم‌ریشه دانسته‌اند (رك. به محمدجواد مشکور، فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، برگ (۱۸) باید در همان حکم و مورد کاربردی پنداشت که کلمات عربی «عاده»، «رجع»، «خلف» و «عکس» را در فراروی - مآ ۷۷۳ (= آنتی) یونانی (رك. به مقاله نگارنده در همکاری معنوی، جهت آموزش ایرانیان در آلمان برای ایران، توپینگن ۱۳۵۱، شماره ۲، برگ ۲۰-۲۱). به عبارت دیگر، به همان سان که «عکس» و مرادفات آن به عربی در فراروی مآ ۷۷۳ به یونانی درآمده است، به همان سان نیز PWNāy به سریانی در فراروی Pat به پهلوی درآمده است. و - مآ ۷۷۳ یونانی مساویست با Pat پهلوی و «عکس» عربی مساویست با Penā در سریانی.

32- Cf. J. pokorny, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, I. Bd., 1959, S. 301. Comp. etiam *Grundriss der Iranischen philologie*, I, VIII, SS. 302 u. 335; I, IV, SS.44 u. 66 u. H. Hübschmann, op. cit., S. 37, Nr. 283.

۳۳- رك. به برهان قاطع، برگ ۲۴۲۷.

34- W. Geiger, *Kleinere Dialekte und Dialektgruppen*, in *Grundriss der Iran. philol.*, S. 302.

35- Comp. C. salemann, *Mittelpersisch*, in *Grundriss der Ir. philol.*, III, ..., S. 257, d., Anm.

36- Cf. Id., *ibidem*, S. 257, d.

37- Cf. Id., *ibidem*, S. 257, a. Comp. Brandenstein - M. Mayrhofer, *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden 1964, p. 40.

38. Cf. G. Lazard, op. cit., p. 150.

39- P. Horn, *Neupersische Schriftsprache*, in *Grundriss der Ir. philol.*, ..., SS. 168 u. 176 177.

40- Voyelle, Vokal, ۴۵۷۷ ۴۵۷۷ مصوت

41- Comp. p. Horn, op. cir., S. 67.

۲۲- التفهیم بیرونی، ۲۶۷- ۲۶۸. نقل قول از لغت‌نامه دهخدا.

43- Comp. etiam av. paitiš. hahya-

«پیتیش + هویا» در اوستا نیز به معنی جشن خرمن بوده است که سپس اسم خاص یکی از خدایان فصل پاییز شده است.